

نقش نهاد وزارت در مناسبات سیاسی سلجوقیان عراق با خلافت عباسی

پرویز حسینی^۱

سید ابوالقاسم فروزانی^۲

چکیده

نهاد وزارت به عنوان برترین نهاد و در رأس نظام دیوانی سلطنت و خلافت، نقش مهمی را در مناسبات سلطنت سلجوقیان عراق و دستگاه خلافت عباسی برعهده داشت. این مناسبات که نزدیک به ۸۰ سال (۵۱۱ تا ۵۹۰ ق) به طول انجامید، به لحاظ نقش آفرینی و میزان موفقیت وزرا در اقتدار بخشیدن به حاکمیت سلطنت و یا خلافت، به سه دوره‌ی تاریخی مشخص تقسیم گردیده بود. اگرچه در این مناسبات، وزیران به نام و کاردانی همچون ابوالقاسم درگزینی در دوره‌ی اول و کمال‌الدین - محمد خازن در دوره‌ی دوم حضور داشتند، اما آن دو نتوانستند مانند عون‌الدین یحیی بن هبیره‌ی - وزیر که در دوره‌ی سوم از مناسبات حضور داشت، موفقیت چندانی به دست آورند.

هدف نوشتار حاضر آن است تا به شیوه‌ی توصیفی - تحلیلی، با بررسی شرایط تاریخی و سیاسی حکومت سلجوقیان عراق و دستگاه خلافت عباسی، ضمن واکاوی نقش نهاد وزارت در ساختار حکومت آنان، به این پرسش پاسخ گوید که چرا وزرای کاردان دوره‌ی اول و دوم این مناسبات در ایجاد اقتدار حکومتی موفق نگردیدند. نتیجه‌ی پژوهش پیش رو نشان داد که اگرچه نقش وزرا در هر ساختار حکومتی با توجه به لیاقت و کاردانی آنان پررنگ یا کمرنگ بوده است، اما بدون وجود دیگر عوامل قدرت، از جمله سلطنت یا خلافت مقتدر و نیز یک تشکیلات کشوری سازمان یافته، هیچ وزیری حتی کاردان ترین آنان نیز موفق نگردیدند.

کلید واژه ها: وزارت، مناسبات سیاسی، سلجویان، سلجوقیان عراق، خلافت عباسی

^۱ - کارشناسی ارشد تاریخ، دبیر آموزش و پرورش parvizhosseinimamasani@yahoo.com

^۲ - استاد تمام دانشگاه شیراز، بخش تاریخ oroozani_s_a@yahoo.com

مقدمه

مهمترین و تاثیرگذارترین دیوان در تشکیلات حکومتی سلجوقیان و عباسیان، نهاد وزارت بود. از آنجا که حکومت سلجوقیان خاستگاه و ماهیت نظامی داشته است، لذا شاهان سلجوقی که بنیان حکومت خویش را مدیون شمشیر امرا و قبایل ترکمان تحت فرمان خود می‌دانستند، درصدد برآمدند تا جایگاه نظامیان را با اهداف تحت کنترل گرفتن امرای آنان و همچنین استفاده از آنان در ایجاد یک حکومت متمرکز قوی در ساختار حکومتی خویش تعریف نمایند. پی‌ریزی یک دیوان‌سالاری منسجم و در رأس آن احیاء منصب وزارت به این مهم جامه‌ی عمل پوشاند. در تشکیلات نوین سلجوقیان اگرچه وزیر شخص دوم مملکت به‌شمار می‌رفت، اما مقام وزارت در اوج قدرت خویش نه تنها بر تمام جنبه‌های دیوانی مملکت نظارت داشت، بلکه قدرتش از شخص اول مملکت یعنی پادشاه نیز بیشتر بود. در دوران نخستین شاهان مقتدر سلجوقی، قدرت و نظارت وزیری مانند خواجه نظام‌الملک در درون تشکیلات سازمان یافته‌ی کشوری به حدی رسیده بود که نه تنها مجال سرکشی و نافرمانی را از امرای نظامی و حاکمان محلی گرفته بود، بلکه خلفای عباسی و حتی خود شاهان سلجوقی نیز از او امر وی سرپیچی نمی‌کردند.

با مرگ سلطان ملکشاه و نظام‌الملک و بطور مشخص‌تر با مرگ محمد بن ملکشاه، امپراتوری سلجوقی دچار تجزیه گردید. با تجزیه امپراتوری سلجوقی و پیدایش یک حکومت غیرمستقل و وابسته به سلطان سنجر در ایران غربی به نام سلسله سلجوقیان عراق، قدرت و اقتدار نهاد وزارت در ساختار حکومت آنان و نقش آن در مناسبات این سلسله با خلافت عباسی که موضوع مقاله‌ی حاضر می‌باشد، دچار تغییری شگرف گردید. این مناسبات که با تاجگذاری محمود بن محمد به‌عنوان نخستین پادشاه این سلسله در همدان در سال ۵۱۱ ق شروع شده بود و تا انقراض آنان در سال ۵۹۰ ق (نزدیک به ۸۰ سال) ادامه یافته بود، به‌لحاظ نقش‌آفرینی و میزان موفقیت نهاد وزارت در اقتدار بخشیدن به نهادهای قدرت سلطنت یا خلافت، به سه دوره‌ی تاریخی مشخص تقسیم می‌گردد. در دوره‌ی اول (۵۱۱ تا ۵۲۹ ق) شاهد حضور دو تن از بهترین و کارداران‌ترین وزیران سلطنت و خلافت یعنی ابوالقاسم درگزینی (وزیر سلطان محمود) و ابوعلی حسن بن علی بن صدقه (وزیر خلیفه مسترشد) هستیم، که هر دو همه‌ی توان و درایت خود را برای رسیدن به اهداف مورد نظر حکومتشان به‌کار گرفتند. در دوره‌ی دوم (۵۲۹ تا ۵۴۷ ق) و در کنار اقتدار سلطان مسعود بن محمد، شاهد حضور یکی از کارداران‌ترین وزرای سلجوقیان یعنی کمال‌الدین محمد خازن هستیم که بنا به روایت برخی

منابع تاریخی حتی از خواجه نظام‌الملک نیز باهوش‌تر و کاردان‌تر می‌نمود. در دوره‌ی سوم از مناسبات سلطنت و خلافت (۵۴۷ تا ۵۹۰ ق) شاهد اقتدار دستگاه خلافت و قدرت‌نمایی و حضور یکی از نامی‌ترین وزیران همه‌ی اعصار تاریخی عباسیان یعنی عون‌الدین یحیی بن هبیره هستیم. پژوهش پیش‌رو می‌کوشد تا به شیوه‌ی توصیفی-تحلیلی و با روش گردآوری اطلاعات به شیوه‌ی متداول کتابخانه‌ای شامل منابع و ماخذ دست اول فارسی، عربی، کتب تحقیقاتی جدید و همچنین استفاده از آخرین دست‌آوردهای مورخین در قالب مقالات، از یک طرف ضمن بررسی شرایط تاریخی و سیاسی حاکم بر حکومت سلجوقیان عراق و دستگاه خلافت عباسی و از طرف دیگر، واکاوی میزان قدرت و اقتدار نهاد وزارت در ساختار حکومت آنان در آن دوران تاریخی سه‌گانه، به این پرسش پاسخ گوید که چرا در این مناسبات با وجود حضور چند تن از وزرای کاردان اما برخی (ابوالقاسم درگزینی و کمال‌الدین محمد خازن) در ایجاد اقتدار حکومتی موفق نگردیدند؟ در پاسخ به سؤال فوق نیز فرضیه زیر در نظر گرفته شده است و آن اینکه نهاد وزارت و به تبع آن وزرای کاردان فقط هنگامی کارایی خود را در این مناسبات نشان دادند که حاصل اقدامات آنان با عوامل دیگر از جمله وجود سلطان یا خلیفه‌ای مقتدر و نیز یک تشکیلات حکومتی کارآمد گره خورده بود. این فرضیه از آنجا مطرح شد که به نظر می‌رسد که آنچه باعث تداوم وزارت خواجه نظام‌الملک و در نتیجه موفقیت و مشهوریت جهانی وی و سلطه‌ی کاملش بر خلفای عباسی گردید بود، صرف نظر از درایت شخصی وی، بلکه مصادف شدن بخش عمده‌ای از دوران وزارتش با اوج تشکیلات حکومتی منظم و کارآمد سلجوقیان و وجود پادشاه مقتدری همچون ملکشاه سلجوقی بوده است.

در باب ادبیات تحقیق و پیشینه موضوع، صاحب نظران و محققین تاریخ به تالیف کتب و مقالات چندی دست زده‌اند که از آن میان می‌توان به مهم‌ترین آن یعنی کتاب دیوانسالاری در عهد سلجوقی (وزارت در عهد سلجوقی) اثر کارلا کلوزنر اشاره کرد. اگرچه در دیگر کتب فارسی از جمله معروفترین آنان (سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام و تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران) هر دو از خانم لمبتون می‌توان نکات آموزنده‌ای راجع به نقش و کارکرد وزیر و داربست قدرت وی در امپراتوری سلجوقی و همچنین خلافت عباسی پیدا کرد، اما تحلیل‌های ریز بینانه و دقیق‌تر درباره‌ی این موضوع را شاید تنها بتوان در کتاب کارلا کلوزنر که رساله‌ی دکتری وی بوده است پیدا نمود. در میان مقالات متعدد نیز می‌توان به مقالاتی از دکتر اسماعیل حسن زاده اشاره کرد که راجع به ابعاد وزارت ابوالقاسم درگزینی و کمال خازن نوشته است که اگرچه محوریت آن مقالات اختصاصاً راجع به بحث مقاله‌ی

حاضر نیست، اما در لابلای مطالب مقالاتش تحلیل‌های ارزنده‌ای راجع به نقش و موضع‌گیری‌های آن دو وزیر در رابطه با خلافت عباسی داشته است. با وجود تحقیقات پیشین، اما آنچه پرداختن به این موضوع را متفاوت و قابل تأمل نموده اینکه، اولاً مقاله‌ای تحت این عنوان که به طور اخص نقش وزرای سلجوقیان عراق و خلافت عباسی را در مناسبات آنان جمع بندی کرده باشد نوشته نشده است و ثانیاً اینکه اگرچه در مورد اصلاحات و اقدامات یک یا دو تن از این وزیران بتوان مطالب پراکنده‌ای را در دیگر مقالات پیدا کرد، ولی در مورد دیگر مباحث مقاله از جمله آن قسمت از موضوع که به بحث راجع به وزرای خلفای عباسی همچون ابن صدقه، ابوالقاسم زینبی و به ویژه نقش و اقدامات یحیی بن هبیره‌ی وزیر پرداخته است از تازگی بیشتری برخوردار است، و ثالثاً اینکه برای جواب دادن به سؤال و اثبات فرضیه مطرح شده در این مقاله، ناچار باید همه‌ی محتوای مقاله را در یک قالب و یک چشم انداز واحد قرار داد.

نقش نهاد وزارت در دوره‌ی اول از مناسبات سلطنت و خلافت (۵۱۱ تا ۵۲۹ ق)

مناسبات سلجوقیان عراق با دستگاه خلافت عباسی، آغازگر فصلی نوین از تاریخ آنان بود که در آن هم حکومت سلجوقیان و هم دستگاه خلافت عباسی از لحاظ قدرت و اقتدار در شرایط ضعیف و ناپایداری قرار گرفته بودند. حکومت سلجوقیان عراق از تجزیه‌ی امپراتوری بزرگ سلجوقی و زیر نظر و سلطه‌ی سلطان سنجر شکل گرفته بود و خلافت عباسی نیز تا این تاریخ به عنوان یکی از ایالات دیوانی حکومت سلجوقی به‌شمار می‌رفت و قدرت و اختیارات خلفا صرفاً به امورات معنوی محدود شده بود. لذا در این دوره پادشاهان سلجوقی عراق سعی کردند که به دوران قدرت و اقتدار سلجوقیان بزرگ بازگشته و با همان اقتدار همچنان خلافت عباسی را زیر سلطه‌ی خود نگاه دارند، و همزمان با آن نیز خلیفه‌ی عباسی این دوره یعنی مسترشد، در تلاش بود تا از تشمت و تفرقه‌ی پیش آمده در امپراتوری سلجوقی حداکثر استفاده را برای خروج از سلطه‌ی آنان ببرد. قطعاً یکی از ابزارهای لازم که می‌توانست سلطنت و یا خلافت را در این مسیر بطور شایانی یاری نماید و در معادلات قدرت بین آنان تاثیرگذار باشد، منصب وزارت و تلاش در جهت احیاء آن بود است. در این روزگار ساختار تشکیلات حکومتی سلجوقیان عراق به دلیل وجود پادشاهان ضعیف و وابسته و نیز افزایش قدرت و اقتدار امرای نظامی و حاکمان محلی به وضعی بنیادین دچار گشته بود. در همین راستا لمبتون می‌نویسد که پس از مرگ محمد بن ملکشاه، وزرای فرزندان وی دیگر وزرای پادشاهان مستقلی نبودند که بر امپراتوری بزرگ و وسیعی حکم برانند، بلکه در واقع وزرای پادشاهان تابعی به شمار می‌رفتند

که اغلب توسط سنجر عزل و نصب می‌شدند، بنابراین تباهی وزارت در این دوره نه تنها در نتیجه‌ی ضعف ذاتی این نظام، بلکه بر اثر تجزیه قدرت سیاسی سلجوقیان نیز بود (لمبتون، ۱۳۷۲: ۵۷).

در چنین شرایط ناپایدار سیاسی، محمود بن محمد سلجوقی در ایران غربی به پایتختی همدان به سلطنت نشست و امور دولتش را به ربیب‌الدوله‌ی همدانی سپرد. ربیب‌الدوله در اولین اقدامش کوشید تا در مناسبات سلطنت و خلافت، آرامش سیاسی گذشته را استمرار بخشیده و به نوعی سلطان و خلیفه را از خود خشنود گرداند، لذا با تلاش وی بود که مشروعیت حکومت محمود مورد تأیید خلیفه‌ی عباسی قرار گرفت و در بغداد به نامش خطبه خوانده شد (ابن اثیر، ۱۳۵۳: ۲۳۲/۱۸؛ ابن خلکان، ۱۳۶۷: ۲۶۹/۴)، و به لقب مغیث‌الدین محمود یمین امیرالمومنین مفتخر گردید (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲: ۵۴-۴۵۳ و میرخواند، ۱۳۳۹: ۳۲۰/۴). اما هنوز چند روزی نگذشته بود که صحنه‌ی سیاسی دستگاه خلافت عباسی با مرگ خلیفه المستظهر بالله دچار تغییری شگرف گردید. با این تغییر، خلیفه‌ای دست‌نشانده و صلح‌جو جای خود را به خلیفه‌ای قدرت‌طلب و جنگ‌جو داد.

با به خلافت رسیدن المسترشد بالله در ربیع الثانی سال ۵۱۲ ق، مناسبات سلطنت و خلافت و به تبع آن وظایف وزرا در قبال آنان وارد مرحله‌ی جدیدی گردید. مسترشد مردی شجاع و فعال و آشنا به مساعل سیاسی روز بود (صائغ موصلی، ۱۳۲۴: ۱۶۸/۱). و به فراست به ضعف بنیادین حکومت سلجوقیان پی برده بود، بنابراین کوشید تا به عنوان اولین خلیفه‌ی عباسی به ارتقای قدرت محدود شده و صرفاً معنوی خود همت گمارد. برای این منظور درصدد سر و سامان دادن به تشکیلات حکومتی خود و استفاده از وزرای قدرتمند در رأس این ساختار برآمد. بارتولد می‌نویسد که اختلاف میان اعضای خاندان سلجوقی به مسترشد عباسی و دیگر خلفای پس از وی فرصت داد تا با بهره‌گیری از پشتیبانی وزیران بادرایت خویش در طی سده ششم ق بر قدرت دنیوی خود بیافزایند (بارتولد، ۱۳۷۲: ۱۲۰). اشیپولر نیز یادآوری می‌کند که در این دوران خلیفه مسترشد در تلاش بود تا از اختلافات بین شاهزادگان سلجوقی حداکثر فایده را ببرد (اشپولر، ۱۳۵۴: ۱۲۰). خلیفه با کمک نهاد وزارت سامان یافته و در رأس آن ابوعلی حسن بن علی بن صدقه به ترمیم قدرت نظامی خود همت گماشت و به عنوان اولین خلیفه‌ی عباسی به تدارک لشکر پرداخت و رهبری آن را خود شخصاً به عهده گرفت، اقدامی که از ابتدای حکومت سلجوقیان تا آن عهد بی‌سابقه بود (لمبتون، ۱۳۶۳: ۲۰).

مسترشد در سال ۵۱۳ ق یعنی اوایل خلافت خود، ابن صدقه را به وزارت برگزید و برای قدرتمند نمودنش وی را به انواع لقب‌ها ملقب ساخت. بنا به نوشته‌ی تاریخ فخری، ابن صدقه یکی از بهترین

و مدبرترین وزرای خلافت عباسی محسوب می‌شد (ابن طقطقی، ۱۳۷۶: ۴۰۹) هر چند خلیفه مسترشد تحت فشار سلطان سنجر و سلطان محمود ناچار شد که برای مدتی ابن‌صدقه را از وزارت برکنار نماید (ابن اثیر، ۱۳۵۳: ۲۸/۱۹)، ولی همینکه شرایط فراهم گردید، ابن‌صدقه باشکوه هرچه تمامتر به وزارت عباسیان برگردانده شد. خلیفه وی را خلعت بخشیده و به بزرگان دولت دستور داد تا پیاده پیشاپیش او به دیوان بیایند (ابن طقطقی، ۱۳۷۶: ۴۱۰؛ صاحبی نخبجوانی، ۱۳۴۴: ۲۹۷). بازگشت پیروزمندانه‌ی ابن‌صدقه به وزارت و نقش و اقدامات وی در جلوگیری از تعرض شاهان سلجوقی به بغداد، بر اقتدار و محبوبیت وی افزود، چنانکه در کشمکش‌های سال ۵۲۰ ق که با تحریکات درگزینی وزیر بین سلطان محمود و خلیفه مسترشد پیش آمده بود، ابن‌صدقه با لیاقتی که داشت برای حفظ بغداد از تعرض سلطان محمود، نقشی موثر در ایجاد صلح ایفا نمود و سلطان را به بازگشت به همدان و فرمانبرداری از پیشوای معنوی‌اش تحریک کرد (بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶: ۱۷۹؛ صدرالدین حسینی، ۱۹۳۳: ۹۷). همچنین در سال ۵۲۲ ق سلطان سنجر بر اثر تحریکات طغرل بن محمد سلجوقی و دبیس مزیدی تصمیم به تصرف بغداد گرفت و خلیفه را تهدید کرد، ابن‌صدقه وزیر بدو نوشت: «به خدا سوگند اگر از جای خود بجنبی آنچه را پشت سر داری از تو جدا می‌کنم و تو را نیز از آن می‌برم و اگر یک فرسخ راه بسپری دو فرسخ به سویت می‌آیم» (ابن طقطقی، ۱۳۷۶: ۴۱۰). تهدیدات ابن‌صدقه‌ی وزیر همراه با علل و عوامل پیش‌آمده‌ی دیگر باعث گردید که سلطان سنجر از تصمیم خود در تصرف بغداد منصرف شود. اگر چه در منابع آن دوران راجع به ابن‌صدقه اطلاعات کمی وجود دارد، اما از همین اخبار اندک میتوان دریافت که وی دیوان‌سالار ماهری بوده که کمال تدبیر را در افزایش قدرت خلافت عباسی به‌کار گرفته بود. استراتژی‌های متفاوت وی در مواجهه با تهدیدات نظامی سلجوقیان، نشان از شم سیاسی و مملکتداری وی داشته است. مثلاً در حمله‌ی سازمان یافته‌ی محمود بن محمد، چون از یک طرف جنگ اجتناب‌ناپذیر شد و از طرف دیگر ابن‌صدقه می‌دانست که بغداد توان رویارویی با این تهاجم را ندارد از راه دیپلماسی وارد شده و سلطان محمود را به بازگشت و فرمانبرداری از خلیفه‌ی عباسی وادار کرد. اما وقتی از قصد سلطان سنجر و دودلی وی در حمله به بغداد آگاه شد، به جای دیپلماسی با استفاده از استراتژی تهدید لفظی، وی را از حمله به بغداد منصرف کرد. به روایت تاریخ فخری، ابن‌صدقه‌ی وزیر در پایان روزگار خویش بیمار شد و خلیفه مسترشد وی را عیادت کرده و به او گفت که ما هر آفتی را به وسیله‌ی تو دفع می‌کردیم (همان: ۴۱۱). از این مطالب می‌توان به میزان درایت سیاسی و نظامی ابن‌صدقه‌ی وزیر و نیز

هوشیاری خلیفه‌ی جدید عباسی در استفاده از منصب وزارت احیاء شده برای تقویت حکومت دنیوی‌اش پی برد.

تقویت قدرت خلافت، ضرورت سر و سامان یافتن تشکیلات حکومتی سلجوقیان و به‌ویژه احیاء منصب وزارت آنان را نیز بیش از پیش محرز ساخت. سلطان محمود سلجوقی متوجه این نکته شده بود که ریب‌الدوله‌ی وزیر که دست‌پرورده‌ی دارالخلافه بغداد بوده و بنداری اصفهانی از قول انوشیروان بن خالد از وی به عنوان بت بی‌خاصیت یاد می‌کرد (بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶: ۱۳۳)، دیگر آن شخصیتی نبود که بتواند در مناسبات سلطنت و خلافت منافع مورد نظر سلجوقیان را حفظ نماید و لذا از صدارت برکنار و پس از وقفه‌ای کوتاه، قوام‌الدین ابوالقاسم درگزینی در سال ۵۱۸ ق از سوی سلطان محمود و با حمایت سنجر، به وزارت برگزیده شد. اولین اقدام درگزینی این بود که در اواخر سال ۵۲۰ ق سلطان محمود را به لشکرکشی به بغداد تحریک و تشویق کرد. سؤالی که مطرح می‌شود اینکه چرا درگزینی خواهان جنگ با خلافت عباسی بود؟ منابع موافق وی چون تاریخ‌الوزراء از ابوالرجاء قمی در این باره سکوت کرده‌اند، ولی منابع مخالف وی و در رأس آن کتاب زبده النصره و نخبه العصره از بنداری اصفهانی، درگزینی را به خاطر حمله به بغداد به باد انتقاد گرفته و می‌نویسد: «از جمله کارهای زشت ابوالقاسم درگزینی وزیر همین بود که در نظر سلطان محمود که در سال ۵۲۰ ق به بغداد رسیده بود، تسخیر دارالخلافه بغداد را نیکو جلوه داد» (همان: ۱۷۹). دکتر اسماعیل حسن‌زاده نیز چنین تحلیل کرده است که هیچ دلیلی وجود ندارد که وی قصد نابودی اساس خلافت را داشته باشد، زیرا که پادشاه سلجوقی و وزیرش درگزینی به این نکته واقف بودند که آنان برای مشروعیت بخشیدن به حکومت‌شان در بین مردم ایران به تأیید مذهبی خلفای عباسی نیاز داشتند (حسن‌زاده، ۱۳۸۵: ۷۸). با توجه به این مطالب می‌توان چنین استنباط کرد که درگزینی به‌فراست دریافته بود که ابن صدقه و خلیفه مسترشد به اقدامات گوناگونی جهت دست پیدا کردن بغداد به استقلال و خروج از سلطه‌ی سلجوقیان دست یازیده‌اند. اخبار گزارش شده از شحنة‌ی انتصابی سلطان محمود (سعد الدوله یرنقش زکوی) در بغداد که سلطان و وزیرش را از خطر قدرت‌گیری روزافزون خلیفه و تکاپوهای وی در افزایش شمار لشکریان و تقویت نیروی نظامی‌اش آگاه کرده بود نیز بر آگاهی وزیر افزوده بود (ابن اثیر، ۱۳۵۳: ۹۱/۱۹؛ نیشابوری، ۱۳۳۲: ۵۳). درگزینی دریافته بود که قدرت‌یابی روزافزون خلیفه مسترشد، فصل جدیدی را در تاریخ خلافت رقم خواهد زد، فصلی که ادامه‌ی آن باعث از دست رفتن عراق عرب از سلطه‌ی سلجوقیان خواهد گردید. بنابراین همان‌طور که

دکتر حسن‌زاده نیز تأیید می‌کند، درگزینی احیای قدرت سابق امپراتوری و انسجام و یکپارچگی آن را نیازمند کنترل خلافت عباسی می‌دید. تاریخ حزم و دوران‌دیشی درگزینی را اثبات نمود، زیرا بذر استقلال و قدرت‌یابی نهاد خلافت عباسی که توسط مسترشد و وزیرش ابن صدقه کاشته شده بود، به وسیله‌ی خلفای پس از وی پرورش داده شد تا این که در عهد خلیفه مقتفی که در سطور آینده خواهد آمد به درختی تنومند تبدیل شد که ثمرش همان استقلال سیاسی و اداری خلافت بغداد از سیطره‌ی حکومت سلجوقیان بود. جنگ به علل گوناگونی انتظارات مورد نظر سلطان را برآورده نکرد. سلطان در اثنای جنگ مریض شد و مخالفان جنگ این بیماری را ناشی از شومی شورش علیه خلیفه نمایانند و سلطان را به عذرخواهی از خلیفه و بازگشت به همدان مجبور ساختند (بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶: ۱۷۹؛ صدرالدین حسینی، ۱۹۳۳: ۹۷). گرچه سلطان با این بهانه وزیر کاردانش را از صدارت برکنار کرد، اما با رجوع به منابع بهتر می‌توان به علت واقعی این ناکامی پی برد. آقسرای می‌نویسد که ضعف و ناتوانی سلطان محمود در دفع شاهزادگان شورشی سلجوقی و اتابکان محلی به‌ویژه در بغداد و نواحی اطراف آن سبب به ستوه آمدن خلیفه‌ی عباسی نیز شده بود (آقسرای، ۱۳۶۲: ۲۴). حلمی نیز جسارت و قدرت‌یابی خلیفه مسترشد را ناشی از ضعف سلطان محمود و دودلی وی در مواقع حساس تصمیم‌گیری نسبت می‌دهد (حلمی، ۱۳۸۴: ۴۷). در این جنگ با وجود آنکه سلطان محمود خلیفه را شکست داده بود، نه تنها خلیفه را تأدیب نکرد، بلکه بابت محاصره‌ی بغداد از وی عذرخواهی نمود. پس باید چنین استنباط کرد که با وجود سلطان محمود ضعیف و وابسته و نیز فقدان ساختار متمرکز قدرت، نباید انتظار داشته باشیم که تدابیر وزیر باتدبیر نیز به‌ثمر نشیند. ادامه تحرکات خلیفه‌ی عباسی با واکنش تند سلطان سنجر قدرتمند روبرو گردید. درگزینی تحت حمایت وی و برای بار دوم به وزارت سلطان محمود برگردانده شد. بازگشت قدرتمندانه‌ی درگزینی به وزارت و استمرار حضور و فرصت انجام اصلاحاتش در بقیه ایام سلطنت محمود و جانشین بلافصلش یعنی سلطان طغرل، نشان از پیوند سلطنت مقتدر یعنی سنجر و وزیری کاردان همچون درگزینی داشته است. حمایت سنجر از درگزینی با انتصاب وی به وزارت عراق و قلمرو غربی امپراتوری وارد مرحله‌ی جدیدی شد. بعضی منابع اذعان می‌دارند که سلطان سنجر علاوه بر وزارت غرب امپراتوری، وزارت خودش یعنی شرق امپراتوری را هم به او واگذار کرد (منشی کرمانی، ۱۳۶۴: ۷۴؛ خواندمیر، ۱۳۵۵: ۲/۲۰۴). سلطان سنجر حمایت خود را از او با واگذاری فرمان‌های نانوشته ولی مهرشده (به روایت امروزه، سفیدامضاء) برای تسریع امور ضروری به حداکثر ممکن رساند (بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶: ۱۹۸). منابع عصر

سلجوقی می‌نویسند که درگزینی به امضای سلطان سنجر احکامی علیه خلفای عباسی منتشر ساخت. وزیر خلیفه (علی بن طراد زینتی) از درگزینی در همین خصوص شکایت کرده و سلطان سنجر نیز نامه‌ای در جواب نامه‌ی وزیر خلیفه می‌نویسد و در آن قید می‌کند که اگر به خط ابوالقاسم درگزینی نوشته‌ها دارند پیش او بفرستند تا با درگزینی در این خصوص حجت کند (موید ثابتی، ۱۳۶۴: ۹-۴۸). سلطان سنجر در ادامه‌ی نامه ضمن آن که خود را ظاهراً پیشتیبیان خلیفه نشان می‌دهد ولی در عین حال وی را به خاطر ادامه‌ی سیاست‌های نفاق‌انگیزش در میان افراد خاندان سلجوقی ملامت کرده بود. نوع نگارش این نامه نشان از همدلی سلطان و درگزینی وزیر در قبال سیاست‌های استقلال‌طلبانه خلافت عباسی داشته است.

سیاست‌های درگزینی در قبال خلافت عباسی در دوران جانشین محمود یعنی سلطان طغرل نیز با شدت هرچه تامل‌تر ادامه پیدا کرد. حتی درگزینی به فرستادگان خلیفه‌ی عباسی که برای تبریک سلطنت طغرل به همدان آمده بودند نیز روی‌خوش نشان نداد (بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶: ۱۹۰؛ صدرالدین حسینی، ۱۹۳۳: ۱۰۱). این مطالب می‌رساند که در این دوران درگزینی در سایه‌ی حمایت سنجر، همچنان یکی از علل مهم تداوم قدرت و انسجام امپراتوری سلجوقی را در تضعیف هرچه بیشتر دستگاه خلافت عباسی می‌دانسته است. ناتوانی سلطان طغرل در اداره کشور، به‌ویژه در دفع و کنترل شاهزادگان و امرای شورشی و همچنین اعمال نفوذ دشمنان درگزینی بر سلطان، باعث شد تا نه‌تنها درگزینی برای دومین بار در اقداماتش ناکام بماند، بلکه به وسیله‌ی سلطان در سال ۵۲۵ ق نیز به قتل آید.

بنا به روایت برخی منابع از جمله تاریخ الوزراء اثر ابوالرجاء قمی، ابوالقاسم درگزینی از معروف‌ترین وزیران عصر سلجوقی به شمار می‌رفت. از فحوای کلام ابوالرجاء قمی در توصیف خصوصیات سیاسی و شخصیتی ابوالقاسم درگزینی که در قالب کنایات و استعارات و با زبانی بس فصیح و بلیغ بیان شده است، می‌توان چنین استنباط کرد که وی یک مرد تمام‌عیار و یک شخصیت سیاسی مدبری برای حکومت سلجوقیان ایران بوده است. حتی قتل و خونریزی‌های برخی رجال برجسته‌ی دینی، ادبی و سیاسی دولت سلجوقی بر دست وی را نمودی از مصلحت‌شناسی وی برای پیشبرد امور حکومت سلجوقی دانسته است. آنجا که می‌گوید: «حکم قوام‌الدین از سر قدرت بود...منفعت و مضرت قوام‌الدین به غایت کمال بود، همچون آب آمد، که با آنکه فافع‌تر از آن هیچ چیز نیست، مردم را بسیار هلاک کند» (ابوالرجاء قمی، ۱۳۶۳: ۲۲). ابوالرجاء در جای دیگری در باره‌ی عظمت و معروفیت

درگزینی میگوید: «بعد از قوام‌الدین تا این غایت، هیچ وزیر در تمشیت کار و نفاذ اوامر و نواهی، عدیل او نبود، واسطه‌العقد و پیرایه وزرا بود. در میان دستارداران، ماهی بود که از میان ستاره‌ها دربر بودند» (همان: ۲۶).

درگزینی پی برده بود که وسعت عمل و میدان نفوذ نهاد وزارت در ساختار حکومت سلجوقیان کاهش یافته بود. این روند همچنین حاصل روند فزاینده‌ی قدرت امیران نظامی و کاهش نقش سلطان در ساختار حکومتی کشور بود، بنابراین با وجود نگرش ستایش‌گونه صدرالدین حسینی که درگزینی را پس از نظام‌الملک دومین وزیر بزرگ سلجوقی می‌داند (صدرالدین حسینی، ۱۹۳۳: ۱۰۵) اما با توجه به مطالب بالا، درگزینی به اندازه نظام‌الملک معروف و مشهور نگردید. با مرگ وی اولین دوره از مناسبات سلطنت سلجوقیان عراق با خلافت عباسی نیز به پایان رسید.

نقش نهاد وزارت در دوره‌ی دوم از مناسبات سلطنت و خلافت (۵۲۹ تا ۵۴۷ ق)

در این دوره که مصادف با سلطنت سلطان مسعود بن محمد سلجوقی بوده، مناسبات سلطنت و خلافت وارد مرحله‌ی جدیدی گردید. اگرچه اولین وزرای سلطان مسعود یعنی انوشیروان بن خالد و ابوالقاسم زینبی، همواره گرایش‌های سیاسی، دینی و اخلاقی نسبت به اعتلای خلافت عباسی از خود نشان داده بودند و در مناسبات سلطنت و خلافت دنبال ایجاد جو آرامش همراه با احترام سلطان نسبت به خلیفه‌ی عباسی بودند، و نیز با وجود آنکه همه‌ی ضعف‌های ساختاری حکومت سلجوقیان ادامه پیدا کرده بود، اما به علت اقتدار شخصیتی خود سلطان مسعود، نیت هر دو خلیفه‌ی عباسی (مسترشد و راشد) که همان استقلال بغداد از سلطه‌ی سلجوقیان بود، با مرگ آنان در رقابت و جنگ با سلطان برآورده نگردید.

در این دوره شاهد حضور یکی از لایق‌ترین وزاری عباسیان یعنی ابوالقاسم علی بن طراد زینبی هستیم. وی که ابتدا به وزارت خلیفه‌ی مسترشد عباسی رسیده بود و در روزگار سلطان محمود و در مواجهه با اقدامات سیاسی و نظامی درگزینی وزیر علیه خلافت بغداد، تدابیر شایان توجهی برای خنثی نمودن اقدامات وزیر سلجوقیان از خود نشان داده بود، در این دوره‌ی مورد بحث، قبل از آنکه بتواند برای اقتدار بخشیدن به خلافت کاری انجام دهد در سال ۵۲۹ ق همراه با خلیفه‌ی مسترشد در جنگ با سلطان مسعود شکست خورده و اسیر گردید. با قتل مسترشد و به خلافت رسیدن پسرش راشد، زینبی وزیر از زندان آزاد گشته و در نزد سلطان مسعود مرتبه‌ای بلند یافت. از آنجا که خلیفه راشد از همان ابتدای خلافتش همانند پدر به فعالیت‌های سیاسی و نظامی‌اش علیه سلجوقیان و سلطان مسعود

شدت بخشیده بود، از این رو سلطان درصدد برکناری وی برآمد. در این زمینه ابوالقاسم زبینی نقشی به‌سزا ایفا نمود. وی که شاهد اسارت و مرگ خلیفه مسترشد و قدرت و اقتدار سلطان مسعود بود، دریافت که ادامه‌ی سیاست‌های استقلال‌طلبانه‌ی خلیفه‌ی متوفی توسط خلیفه‌ی خلف وی یعنی راشد در آن مقطع زمانی نه تنها اقدامی بی‌فایده بوده، بلکه ادامه‌ی موجودیت نهاد خلافت عباسی را نیز به مخاطره می‌افکند و لذا با صلاحدید وی بود که سلطان مسعود قضات و علما را گرد آورد و به آنها دستور داد تا سندی نوشتند مبنی بر اینکه چون راشد در ایام خلافتش مرتکب اعمال خلاف شده، برکناری او از خلافت واجب است (ابن اثیر، ۱۳۵۳: ۱۹/۲۶۷؛ ابن کازرونی، ۱۳۹۰: ۲۶-۲۲۵). زبینی وزیر آنگاه ابو عبدالله محمد بن المستظهر بالله معروف به المقتفی لامرالله را به‌عنوان خلیفه‌ی مطیع و دست‌نشانده به سلطان مسعود معرفی نمود (بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶: ۲۱۸؛ ابن العبری، ۱۳۷۷: ۲۸۷).

این قضایا حکایت از آن دارد که در این دوران، سلطان مسعود بر نهاد خلافت عباسی مسلط گردیده و حکومت خلیفه را بار دیگر به حاکمیت صرفاً معنوی محدود نموده بود. در این دوره اعمال و حرکات وزرای عباسی برای خشنودی سلطان سلجوقی صورت می‌گرفت. با وجود آنکه در این دوره شاهد حضور دو تن از وزرای لایق عباسی (ابوالقاسم علی بن طراد زبینی و عون الدین یحیی بن هبیره) هستیم ولی هر دو، مصلحت خود و خلافت عباسی را در آن برهه‌ی زمانی در جلب نظر و دوستی سلطان سلجوقی می‌دیدند و با وجود آنکه ابن‌هبیره در سرکوبی و مخالفت با پادشاهان بعدی سلجوقیان عراق زبانزد عام و خاص بود، ولی تا زمانی که سلطان مسعود زنده بود، وی نه تنها خود به مخالفت علنی با سیاست‌های سلطان مسعود نپرداخت، بلکه خلیفه عباسی را نیز از مخالفت با سلطان برحذر می‌داشت. یقیناً معرفی مقتفی به سلطان مسعود سلجوقی جهت احراز مقام خلافت و نصیحت-پذیری خلیفه عباسی از سوی وزرای خود برای اطاعت ظاهری از سلطان سلجوقی در آن برهه‌ی زمانی، از بزرگترین دست‌آوردها و آینده‌نگری وزاری لایق عباسی (ابوالقاسم زبینی و ابن‌هبیره) در جهت پرورش هرچه بیشتر بذر استقلال‌طلبانه‌ی نهاد خلافت عباسی از سیطره‌ی شاهان سلجوقی بوده است، بذری که قبلاً توسط خلیفه مسترشد و وزیرکاردانش یعنی ابن‌صدقه کاشته شده بود، زیرا پس از مرگ سلطان مسعود و در دوره‌ی سوم از مناسبات خلافت و سلطنت که شرایط به صورتی دیگر شد، چهره‌ای متفاوت و مقتدر از خلیفه مقتفی و وزیرش ابن‌هبیره در برابر شاهان سلجوقی را شاهد خواهیم بود که درجای خود خواهد آمد.

هنگامی که مقتفی به خلافت نشست، وی ابوالقاسم زینبی را به وزارت برگزید، دلایل این انتخاب آن بود که خلیفه از یک طرف به لیاقت و کاردانی و سابقه‌ی وی در امر کشورداری آگاه بود و از طرف دیگر این زینبی بود که مقتفی را برای خلافت به سلطان مسعود معرفی کرده بود و در انتخاب وی به این مقام نهایت کوشش را به عمل آورده بود (بنداری اصفهانی، همانجا؛ ابن طقطی، ۱۳۷۶: ۴۱). اگرچه با وجود سلطان مسعود، دایره اقدامات و عمل وزاری عباسی جهت افزایش قدرت دنیوی خلفای عباسی محدود شده بود، ولی زینبی وزیر بنا به مصلحت روزگار، گام‌های مناسبی را جهت تقویت قدرت خلیفه مقتفی و بهبود مناسباتش با سلطان مسعود سلجوقی برداشت. با به پایان رسیدن وزارت کوتاه مدت ابوالقاسم زینبی که در جریان یک اختلاف و ناسازگاری با خلیفه مقتفی اتفاق افتاده بود (ابن اثیر، ۱۳۵۳: ۲۴/۲۰؛ بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶: ۲۳۰)، شرایط برای وزارت ابن هبیره‌ی نامدار فراهم گردید.

در آن سوی مناسبات، نخستین وزیر سلطان مسعود، انوشیروان بن خالد بود. سلطان پس از اینکه در سال ۵۲۹ ق درهمدان بر تخت سلطنت نشست برای استحکام یافتن اساس سلطنت و مشروعیت حکومتش در صدد جلب رضایت خلیفه عباسی برآمد و از اینرو انوشیروان را با صلاحدید خلیفه مسترشد به وزارت خویش منصوب ساخت. اگرچه وی از روزگار سلطان محمود بن محمد تاکنون بارها و بارها وزارت سلاطین سلجوقی و خلفای عباسی را برعهده گرفته بود، ولی از یک طرف به علت وابستگی سیاسی و دینی‌اش نسبت به دستگاه خلافت عباسی و از طرف دیگر به علت تسامح و نرم‌خویی، آن شخصیتی نبود که بتواند ساختار حکومتی نابسامان و مملکت پر آشوب سلجوقیان عراق را سامان داده و در مناسبات سلطنت و خلافت نیات سلاطین سلجوقی (سنجر و مسعود) را جامه‌ی عمل بپوشاند و لذا به زودی منصب وزارت را از دست داد. بنداری اصفهانی درباره‌ی علت برکناری وی از صدارت می‌نویسد: «... مثل اینکه پیمانگاه کشور با وجود او عمارتش کامل نبود. نه به علت نقصی در شخصیت او بلکه به جهت تغییر قواعد و گل‌آلود بودن سرچشمه‌ها» (بنداری اصفهانی، همان: ۲۱۶). وی همچنین در جای دیگر آورده: «چون سلطان مسعود در ابتدای سلطنت و هنگام نشو و نمای قدرت خود دید که کارها درهم شد و نقصانها در رسیده و سببهای آشکار خرابیها از مبدأ مقامات یعنی وزیرست، انوشیروان را به جهت نرم‌خویی و کبر سن ناتوان دید پس عزل وی را با احترام مصلحت دید» (همان: ۲۱۷). سلطان مسعود برای سر و سامان دادن به اوضاع آشفته‌ی مملکت عمادالدین - ابوالبرکات درگزینی را به وزارت منصوب کرد. بنداری اصفهانی می‌نویسد: «سلطان گمان کرد که اگر

از جماعت درگزینیان کسی را وزارت دهد رسوم کهنه شده اقتدار و سطوت را بار دیگر احیا و نو می‌کند. پس عمادالدین ابوالبرکات را عهده‌دار وزارت کرد ولی او نه ستونی استوار کرد و نه محکم کاری دانست» (همانجا). عبدالهی و حسن‌زاده با توجه به گزارش بنداری اصفهانی چنین تحلیل می‌کنند که سلطان مسعود که خود شاهد یک دوره پریشانی و بی‌ثباتی سیاسی در مملکت بوده و نیز برای حفظ آرامش نسبی کنونی، درصدد پیدا کردن شخصی کارآمد برای وزارت برآمد. او می‌دانست با توجه به قدرت دیوان‌سالاری سلجوقیان و نیز قدرت وزیر، فقط وزیری لایق و کارآمد خواهد توانست اوضاع نابسامان را سامان و نظم دهد (عبدالهی و حسن‌زاده، ۱۳۹۳: ۱۳۰)، در چنین فضایی کمال‌الدین محمد خازن به وزارت سلطان مسعود انتخاب گردید. چنین می‌توان استنباط کرد که سلطان مسعود که کنترل خلافت بغداد، کنترل و کاهش قدرت امیران نظامی و نیز حفظ اقتدار سلطنتش را درگرو اصلاح ساختار تشکیلاتی مملکت و احیاء منصب وزارت می‌دید، چون از وزارت خاندان درگزینی ناامیدگشته بود، برای حل معضلات یادشده، کمال‌الدین محمد خازن را در سال ۵۳۳ ق به وزارت برگزید. در این دوران به همت کمال‌الدین وزیر درکنار دیوان وزارت، دیگر دیوان‌ها از جمله دیوان‌استیفاء، اشرف، کتابت و انشاء، طغراء و غیره اصلاح گردید و افرادی لایق و کاردان در رأس آن دواوین قرار گرفتند. علائم و نشانه‌های سلطنت که در انظار مردم کهنه شده بود به کوشش وزیر بار دیگر احیاء و نو شد (بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶: ۲۲-۲۲۱).

و اما در مناسبات سلطنت و خلافت، با وجود سلطان مسعود مقتدر و وزیر مدبرش، مجال هیچ‌گونه اظهار وجود و سرکشی برای دستگاه خلافت عباسی باقی نمانده بود. بنداری اصفهانی می‌نویسد که عمال سلطان مسعود بر عراق چیره بودند و کسی را قدرت جلوگیری آنان نبود (همان: ۲۳۱). در چنین جوی از مناسبات که برای حکومت سلجوقیان قرین آرامش گشته بود، کمال‌الدین خازن اصلاحات اقتصادی و اجتماعی زیادی جهت رونق شهر بغداد و رفاه عامه انجام داد. وی ضمن اعلام کاهش مالیات‌های بازرگانی دستور داد که لوحه‌هایی در این خصوص بنویسند و بر درهای مساجد و بازارها نصب کنند. همچنین توصیه کرد که هیچ یک از سپاهیان وی بدون اجازه صاحب‌خانه به منازل افراد غیر نظامی وارد نشوند. مردم بغداد در حق او دعای بسیار کردند و او را مورد ستایش قرار دادند (ابن اثیر، ۱۳۵۳: ۱۲/۲۰). یکی از ابعاد این اصلاحات در بغداد که به عنوان یکی از ایالات دیوانی سلطان به شمار می‌رفت، قطعاً خشنودی خلیفه‌ی دست‌نشانده‌ی سلطان مسعود یعنی متقی و حفظ ثبات و آرامش ایجاد شده در مناسبات آنان بود. در راستای همین سیاست‌های اصلاحی سلطان

و وزیرش کمال‌الدین خازن و نیز خشنودی دستگاه خلافت عباسی بود که به دستور سلطان مسعود، امیر بکش سلاحی (شحنه بغداد) که بر مردم ستم روا می‌داشت را بازداشت کرده و به قتل رساند و به جای وی مجاهد‌الدین بهروز (صاحب تکریت) را که فردی ملایم، نیک رفتار و اهل بخشش و طرفدار مردم بود را منصوب کرد (همان: ۳۱۷/۱۹؛ ابن خلدون، ۱۳۶۸: ۱۱۶/۴).

پایان کار کمال‌الدین خازن غم‌انگیز بود. وی در کنار تمام تلاش‌هایی که برای اقتدار بخشیدن به مقام سلطان و اصلاح نظام دیوانی کشور انجام داد، اما در کنترل و مهار امیران نظامی و اتابکان محلی بالاخص امیر قراسنقر حاکم قدرتمند آذربایجان ناکام ماند. عقلی می‌نویسد که اقداماتش سبب نارضایتی امرای دولت شد و همه برای نابودی‌اش اتفاق نظر پیدا کردند (عقلی، ۱۳۶۴: ۲۶۱). همچنین ابوالرجاء قمی می‌نویسد: «کمال‌الدین خازن قراری داد و قاعده‌ای نهاد که هیچ وزیر ننهاده بود. همه‌روزه به استخفاف کردن بر امیران لشکرکش مشغول بود. پای از خطه‌ی عافیت بیرون نهاد، و بر ایذای امرا و ارکان دولت اصرار نمود» (ابوالرجاء قمی، ۱۳۶۳: ۹۵). عقلی همچنین آورده است که کمال‌الدین وزیر در مملکت اصلاحاتی انجام داد و نظم خاصی بوجود آورد. اقدامات وی باعث شد که تواریخ به بزرگی از وی یاد کنند و او را بعد از نظام‌الملک دومین وزیر بزرگ و معروف سلجوقیان بنامند (عقلی، ۱۳۶۴: ۲۶۱). ابوالرجاء قمی در عظمت کمال‌الدین خازن می‌نویسد که اصلاحات و اقداماتی که وی برای بهبود مملکت بحران‌زده‌ی سلجوقی طی شش هفت ماه انجام داد، خواجه - نظام‌الملک با همه‌ی درایت و توانایی که داشت در طی شش هفت سال نیز از عهده‌ی آن بر نمی‌آمد (ابوالرجاء قمی، ۱۳۶۳: ۹۹). در اینجا درمی‌یابیم که کمال‌الدین محمد خازن در پرتو اقتدار نسبی سلطان مسعود گام‌های اصلاحی مناسبی جهت ایجاد آرامش در مناسبات خلیفه و سلطان برداشت، اما به علت ضعف ساختاری حکومت سلجوقیان و بویژه قدرت رو به گسترش امرای نظامی و همسو نبودن منافع آنان با اصلاحات وی، این وزیر کاردان و بزرگ نیز در اقدامات و اصلاحات خویش ناکام گردیده و نه تنها به موفقیت نرسید، بلکه تحت فشار امرای نظامی و حاکمان ایالات و به توسط سلطان مسعود از وزارت خلع و به قتل رسید.

بعد از مرگ کمال‌الدین خازن، اگرچه حکومت سلجوقیان دیگر هرگز صاحب وزیری مقتدر نگردید، با این‌حال تا زمانی که سلطان مسعود زنده بود و اقتدارش پابرجا، خلیفه‌ی عباسی (المقتفی) و وزیر نامدارش (ابن‌هبیره)، صلاح کار خود را در اطاعت بی‌چون و چرا از اوامر وی می‌دیدند.

نقش نهاد وزارت در دوره‌ی سوم از مناسبات سلطنت و خلافت (۵۴۷ تا ۵۹۰ ق)

در این دوره که با مرگ سلطان مسعود آغاز گردید، دیگر شاهد اقتدار شاهی، وزارت احیاء شده و پویایی نظام دیوانی نیستیم. یعنی اینکه همه‌ی پایه‌های اقتدار حکومتی سلجوقیان فرو ریخته بود، نه سلاطین مقتدری چون مسعود و سنجر بر جای مانده بود و نه وزرای بادریتی مانند درگزینی و کمال‌الدین خازنی دیگر وجود داشت. فقدان آنان همراه با موجودیت اقتدار گرایانه‌ی امرای نظامی و حاکمان محلی، به گسیخته شدن بیش از پیش ساختار حکومتی سامان‌مند سلجوقیان منجر شده بود. مرگ سلطان مسعود، افول سریع و آشکار خاندان سلجوقی را آغاز کرد. منابع درباره‌ی مرگش نوشتند که مرگ وی مرگ یک تن نبود، بلکه پایه‌ی قومی بود که منهدم گردید (ابن السوردی، ۱۳۸۹: ۶۹/۲؛ ابی الفداء، ۱۳۸۰: ۳۵/۲). مرگ سلطان سنجر در سال ۵۵۲ ق که وزنه‌ای سنگین در معادلات تقسیم قدرت در مناسبات سلطنت و خلافت به شمار می‌رفت، این وضعیت را بیش از پیش تشدید نمود.

در طرف دیگر مناسبات، خلیفه‌ای باتجربه و پرتلاش به‌نام المقتفی همراه با وزیری بسیار بادریت به‌نام عون‌الدین یحیی بن هبیره که از روزگار پادشاهی مسعود ظهور کرده بودند، از همان زمان دست به دست هم داده و آرام آرام و بدون آنکه حساسیت و سوءظن سلطان مسعود قدرتمند را نسبت به خود برانگیزند، به تنظیم ساختار حکومتی خویش مبادرت ورزیدند. با مرگ سلطان مسعود و سلطان سنجر، میدان فعالیت آنان برای ادامه‌ی سیاست‌های استقلال‌طلبانه‌ی شروع شده توسط خلیفه مسترشد و ابن‌صدقه‌ی وزیر بازتر گردید.

در این دوره‌ی آخر از مناسبات سلطنت و خلافت، شاهد قدرت‌نمایی یکی از نامی‌ترین وزرای خلفای عباسی یعنی عون‌الدین یحیی بن هبیره هستیم. وی که از سال ۵۴۴ ق به وزارت خلیفه مقتفی رسیده بود، چون در این دوره‌ی مورد بحث میدان را از حریفان خالی دید، کوشش‌هایش را دوچندان کرد. تلاش‌های وی در جهت رونق امر خلافت و تدابیر نظامی و فعالیت‌هایش علیه شاهزادگان و امرای مختلف سلجوقی به اندازه‌ای چشمگیر بود که غیر از اینکه زبانزد خاص و عام شد، خلیفه مقتفی را نیز به وجد آورد تا همه‌ی امکانات موجود را برای قدرتمند کردن وزیر خود در برابر فشارهای پادشاهان پسین سلجوقی عراق در اختیار وی قرار دهد. در راستای قدرت بخشیدن به ابن هبیره‌ی وزیر بود که خلیفه مقتفی تعداد اقطاع‌های وی را چند برابر کرد، از جمله اینکه تمام اقطاع‌های وزیر سلطان مسعود سلجوقی و صاحب‌منصبان او در شهرهای عراق عرب را به ابن هبیره بخشید (بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶: ۲۸۲). همچنین به وی لقب سلطان‌العراق ملک‌الجیوش (سلطان عراق امیرالامراء)

اعطا کرد (ابن جوزی، ۱۳۵۸: ۱۵۷/۱۰). تلاش‌های نظامی ابن هبیره در برابر سلجوقیان باعث گردید که متصرفات خلیفه مقتفی که روزگاری فقط محدود به املاک موروثی وی بود، اینک رو به گسترش بگذارد و تمامی سرزمین‌های عراق عرب را شامل شود (بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶: ۲۸۲). از اقدامات دیگر خلیفه مقتفی و ابن هبیره وزیر اینکه به مصادره اموال عاملان و گماشتگان سلطان مسعود در بغداد پرداختند و هر چه اموال بود به سرای خلافت منتقل کردند، شحنة انتصابی سلطان در بغداد به نام مسعود بلال خادم به تکریت گریخت (ابن اثیر، ۱۳۵۳: ۲۰/۲۱۰؛ ابن خلدون، ۱۳۶۸: ۴/۱۲۴). شهرهای عراق را همراه با توابع آنها به شیوه‌ی اقطاع به اشخاص واگذار کرده و دیوارهای بغداد محکم گردید و اطرافش خندق حفر گردید. والیان را در ولایات مستقر نموده و شبکه‌ای از خبرنگاران و جاسوسان در تمامی شهرها به وجود آوردند و در عرصه‌ی سیاست از امرای ترک ولایات که با سلجوقیان مخالف بودند پشتیبانی کردند و از آنان به منزله‌ی مهره‌ای در برابر پادشاهان سلجوقی استفاده نمودند. با چنین تمهیداتی بود که بعد از مرگ سلطان مسعود، خلیفه مقتفی به عنوان اولین خلیفه عباسی توانست به مدد درایت ابن هبیره‌ی وزیر، علیرغم لشکرکشی‌های متعدد شاهان سلجوقی، بغداد و شهرهای اطراف آن را به لحاظ اداری مستقل از نظارت تشکیلات دیوانی سلجوقیان تبدیل کند (صدقی، ۱۳۸۸: ۶۰)، به‌طوری که از مقطع مذکور خلفا و اهل بغداد به شدت در مقابل حملات پادشاهان سلجوقی ایستادگی کردند و دیگر هیچ سلطان سلجوقی را به بغداد راه ندادند (میرخواند، ۱۳۳۹: ۳/۵۲۳؛ مجدی، ۱۳۴۲: ۱۹۷)، و به استثنای سلطان سنجر، برای هیچ کدام از پادشاهان سلجوقی منشور سلطنت صادر نکردند و اسامی آنها را از خطبه‌های نماز جمعه در بغداد برانداختند (ابن اثیر، ۱۳۵۳: ۲۰/۳۱۲، ابن کثیر، ۱۹۶۶: ۱۲/۲۳۴).

هر چند وزرا در عهد سلاجقه و خلفا رئیس دیوانسالاری بودند و وظایف آنها اصلاً اداری بود، ولی گاه‌گذاری در برخی از جنگ‌ها فرماندهی نظامی سپاه را خود شخصاً به‌عهده می‌گرفتند. ابن هبیره‌ی وزیر ثابت کرده بود که در مقام فرماندهی نظامی سپاه نیز دارای لیاقت و استعداد بی‌نظیری بوده است. او بود که در مقام فرماندهی لشکر خلیفه مقتفی، لشکر مسعود بلال (آخرین شحنة انتصابی سلطان مسعود در بغداد) را شکست داده و امید جانشینان سلطان مسعود را برای تسلط مجدد بر بغداد نقش بر آب کرد و به آنها ثابت نمود که از این به بعد، بغداد توان رویارویی با هر نوع یورش نظامی را دارد. ابن هبیره‌ی وزیر با ننگ داشتن بغداد در یک حالت تدافعی مطلوب در خلال محاصره سلطان محمد بن محمود در سال ۵۵۱ ق بر اعتبار خود افزود. منشی کرمانی در این زمینه می‌نویسد: «خلیفه‌المقتفی

لامرالله به یمن اصابت رأی و تدبیر مملکت‌آرای او (ابن هبیره) با سلطان وقت محمد بن محمود و زین‌الدین علی کوچک بر در بغداد مصاف داد و دست او غالب آمد و سلطان بر وجهی فجیع شکسته شده به همدان آمد ... و بعد از آن طریق تردد سلاطین به بغداد و مشتتا و قشلاق ایشان در دیار عرب مسدود گشت و خلفا را تمکینی تمام حاصل شد» (منشی کرمانی، ۱۳۶۴: ۴-۳۳). از دیگر تدابیر سیاسی و نظامی ابن هبیره اینکه در خلال این جنگ، باب نامه نویسی را با اتابک شمس‌الدین ایلدگز باز کرد و او را تحریک نمود تا در غیاب سلطان محمد سلجوقی به همدان پایتخت وی حمله ببرد. به قول بنداری اصفهانی، همین نامه و حمله ایلدگز به شهر همدان از جمله قوی‌ترین دلایل عقب‌نشینی سلطان محمد به همدان بود (بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶: ۳۴۲).

ابن هبیره‌ی وزیر برای احیاء قدرت خلافت در برابر دشمنانش، غیراز بکارگیری تدابیر سیاسی و نظامی، در بعد فرهنگی نیز فعال بود. از جمله اقدامات فرهنگی وزیر در این راستا، اینکه علما و دانشمندان را تشویق می‌کرد تا در نوشته‌ها و سخنرانی‌های خود، زمینه‌های هرچه بیشتر فقهی و دینی قدرت نهاد خلافت را آماده سازند. ابن جوزی مورخ بزرگ و نویسنده‌ی تاریخ بزرگ المنتظم نقل می‌کند که در زمان وزارت ابن هبیره و با پشتیبانی وی، هرجمعه در منزل خودش دیگر علما و دانشمندان را جمع می‌کرد و برای آنها به ایراد سخنرانی می‌پرداخت. ابن جوزی می‌گوید که یکی از خطوط اصلی محتوای خطبه‌هایش، احیاء قدرت خلافت عباسی بود (عالم زاده، ۱۳۷۹: ۱۸۴).

ابن هبیره وزیر که مزد تلاش‌های سیاسی، نظامی و فرهنگی شانزده ساله‌ی وزارتش را با استقلال سیاسی-اداری بغداد از سیطره شاهان سلجوقی گرفته بود، سرانجام در سال ۵۶۰ ق درگذشت (ابن اثیر، بی تا: ۲۱/۲۱۴؛ اصفهانی کاتب، ۱۳۷۵: ۹۷). در مورد شخصیت ابن هبیره در منابع روایات زیادی آمده است، از جمله ابورجاء قمی آورده است: «... جمله امرا و معروفان عراق در رق عبودیت او بودند ... مردم او را چون قبله می‌دانستند، که چون نماز کنند، روی جز بدان نشاید کردن ... عون‌الدین به فنون فضایل متجد بود، و بر بحر و عجز اسرار دولت واقف ... در نظم عقود و قلاید امور، استقلالی نیکو داشت. امور عراق پس از تشعب احوال، بر رأی و تدبیر او مستقیم و مطرد و مستوسق آمد و در سلک نظام منخرط گشت» (ابوالرجاء قمی، ۱۳۶۳: ۱۶۸). از محتوای کلام ابورجاء قمی می‌توان به میزان محبوبیت مردمی ابن هبیره و کنترلش بر امرای نظامی و بزرگان دیوانی مملکت و نیز استقلال رأی و چیرگی‌اش بر خلفای عباسی پی برد.

در طرف دیگر مناسبات، میزان نقش نهاد وزارت در ساختار تشکیلات حکومتی سلجوقیان و در مناسبات سیاسی آنان با خلافت عباسی در این دوره‌ی مورد بحث بسیار ناچیز است و در منابع تاریخی آن دوره مطلب چندانی نمی‌توان بدست آورد. با مرگ سلطان مسعود بن محمد، نه تنها نقش نهاد وزارت بلکه نقش نهاد سلطنت نیز در تشکیلات حکومتی سلجوقیان بسیار کم‌رنگ شده بود. تحلیل-گران تاریخی علت این امر را ناشی از ماهیت نظام حکومتی سلجوقیان دانسته‌اند. از آنجا که حکومت سلجوقیان از دل قدرت شمشیر قبایل ترکمان به وجود آمده بود، سلاطین اولیه‌ی سلجوقی برای شکل‌گیری، استقرار و ادامه‌ی حکومت خویش، ناچار بودند که به منافع آنان توجه کرده و سهم و نقش آنان را در ساختار حکومتی تازه شکل گرفته‌ی خود به رسمیت بشناسند. پادشاهان سلجوقی در طول حکومتشان همواره کوشش کرده بودند تا با کمک نهاد وزارت یعنی مؤثرترین نهاد در ساختار حکومتی خویش، ضمن استفاده بهینه از نظامیان در جهت شکل‌گیری یک حکومت مرکزی قوی، جایگاه آنان را در ساختار حکومتی خویش تعریف کرده تا از این طریق قدرت آنان را در کنترل خویش داشته باشند.

اگرچه در دوران سلطان ملکشاه و به توسط خواجه نظام‌الملک، با زیاده‌خواهی‌ها و قدرت‌طلبی‌های امرای نظامی و حاکمان محلی گاه با نرمش و گاه با خشونت برخورد شده بود و به‌طور کلی در کنترل دولت مرکزی بودند، اما با تجزیه قدرت سیاسی سلجوقیان و حضور شاهان ضعیف و وابسته به سنج در ایران غربی که خود باعث اقتدار یافتن روزافزون امرای نظامی و حاکمان محلی شده بود، ساختار حکومتی سلجوقیان به وضعی بنیادین دچار گشت، وضعی که با چاره‌اندیشی‌های وزرای کاردانی مانند ابوالقاسم درگزینی و کمال‌الدین محمد خازن و نیز با اقتدار شخصیتی سلطانی مانند مسعود بن محمد نیز التیام نبخشید. بعد از دوره‌ی ملکشاه و نظام‌الملک و به‌ویژه پس از مرگ محمد بن ملکشاه، گرایش عجیبی در مورد پرهیز از وزارت سلطان به چشم می‌خورد، بطوری‌که عده‌ای وزارت امرای مقتدر و اتابکان را بر وزارت سلطان ترجیح دادند، از جمله تاج‌الدین بن داروست علناً وزارت بوزابه ناظر فارس را به وزارت سلطان مسعود ترجیح داد (کلوزنر، ۱۳۶۳: ۱۰۸؛ لمبتون، ۱۳۶۳: ۷۷). پس از مرگ نظام‌الملک، هیچ‌کدام از وزرا واقعاً نتوانستند نظارت و سلطه‌ی خود را بر امرای تحمیل کنند و آنهایی نیز که در این مساله همانند کمال‌الدین محمد خازن پای فشردند به نتیجه‌ای نرسیدند (لمبتون، همان: ۷۶). از زمان سلطنت مسعود بن محمد سلجوقی به بعد، امرای مقتدری وجود داشتند که دست نشاندهگان خود را به وزارت پادشاهان سلجوقی برمی‌کشیدند و همین مسأله یکی از علل تباهی مقام

وزارت بود (لمبتون، ۱۳۷۲: ۵۸). پادشاهان پسین سلجوقی با قبول وزرایی که امرا و اتابکان بر آنها تحمیل می‌کردند (چنانکه امیر قراسنقر حاکم آذربایجان به‌همراه دیگر امیران متحد وی، بعد از اجبار سلطان مسعود به برکناری و قتل وزیر باکفایتش یعنی کمال‌الدین خازن، وزیر خود یعنی عز‌الملک بروجردی را به‌عنوان وزیر بر سلطان تحمیل نمود) نشان داده بودند که آنان تحت قدرت امرا درآمده و بر آنها متکی شده‌اند (کلوزنر، ۱۳۶۳: ۱۱۵).

با چنین وضعیت اسفناکی که حکومت سلجوقیان در این دوره‌ی مورد بحث به آن گرفتار آمده بود، و با چنان اقتداری که خلیفه‌ی عباسی و وزرایش به آن دست پیدا کرده بودند، هر تلاشی از سوی شاهان و وزرای سلجوقی برای تسلط مجدد بر بغداد و خلیفه با ناکامی روبرو گشته بود. از جمله آخرین تلاش‌های مجدانه در این راستا از سوی سلطان محمد بن محمود صورت گرفت. وی با تشویق و تحریک وزیرش شمس‌الدین ابوالنجیب درگزینی در سال ۵۵۱ ق خود را آماده حمله به بغداد نمود. اما این آخرین حمله‌ی سازمان یافته از سوی شاهان سلجوقی چنانکه آمد، نیز با درایت و چاره‌اندیشی‌های ابن هبیره‌ی وزیر با شکست مواجه گردید (بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶: ۳۰۵-۲۹۶؛ بناکتی، ۱۳۴۸: ۲۳۳). همچنین طبق روایت منابع، مرگ سلطان ملکشاه بن محمود که پس از مرگ محمد بن محمود قصد حمله به بغداد را داشت نیز طبق توطئه‌ی ابن هبیره‌ی وزیر صورت گرفته بود (ابن اثیر، بی تا: ۸۱/۲۱؛ غفاری کاشانی، ۱۳۴۳: ۱۱۱).

پانزده سال آخر موجودیت حکومت سلاجقه از بخت بد آن، با خلافت مقتدر و دیرپای ناصر مواجه گردید، خلافتی که زمینه‌های استقلال و شکوفایی آن را قبلاً خلفا و وزرای بادرایتی همچون مسترشد و مقتفی و ابن صدقه و ابن هبیره فراهم کرده بودند. ناصر در دوره‌ی خلافت خود نه تنها متصرفات خویش را از هجوم شاهان سلجوقی حفظ کرد، بلکه به قول بارتولد، خود کوشش‌های مجدانه‌ای به عمل آورد تا متصرفات خویش را توسعه دهد و این خود سبب تصادم میان او و دولت سلجوقی گردیده بود (بارتولد، ۱۳۵۲: ۷۲۵). اگرچه در منابع تاریخی در پانزده سال اول حکومت ناصر نشانی از وزیری قدرتمند نمی‌بینیم که در مناسبات وی با سلجوقیان عراق نقشی اساسی ایفا کند، ولی ضعف کامل حکومت سلجوقیان از یک طرف و اقتدار شخصیتی خلیفه ناصر همراه با قدرت تشکیلات حکومتی و توطئه‌هایش علیه سلجوقیان از طرف دیگر باعث گردید تا حکومت سلاجقه عراق به سوی انقراض کامل نزدیک گردد، تا اینکه سرانجام تکش خوارزمشاه در سال ۵۹۰ ق به حیات سیاسی آنان خاتمه داد.

نتیجه‌گیری

نهاد وزارت به عنوان برترین نهاد در تشکیلات حکومتی سلطنت و خلافت، تاثیرگذارترین مؤلفه‌ی اعمال قدرت در مناسبات بین آنان به‌شمار می‌رفت، چرا که همه‌ی کارهای مربوط به پادشاه و خلیفه بوسیله‌ی وزرای ایشان صورت می‌گرفت. این پژوهش نشان داد که در هر دوره‌ی تاریخی، اگرچه نقش وزرا در هر ساختار حکومتی با توجه به لیاقت و کاردانی آنان پررنگ یا کمرنگ بوده است، اما بدون وجود دیگر عوامل قدرت، از جمله سلطنت یا خلافت مقتدر و نیز یک تشکیلات کشوری سازمان‌یافته، هیچ وزیری حتی کاردان‌ترین آنان نیز موفق نگردیدند. به عبارت دیگر اگر خواجه نظام‌الملک طوسی به موفقیت و شهرت جهانی رسید، باید این موفقیت را غیر از درایت شخصی وی، به وجود دیگر عوامل، از جمله مقتدر بودن سلطنت ملکشاه و نیز تشکیلات حکومتی سازمان‌یافته توسط آنان جستجو کرد. نتیجه‌ی این هماهنگی بین عوامل قدرت آن بود که در مناسبات سلطنت و خلافت، مجال هیچ‌گونه استقلال رأیی برای خلفای عباسی باقی نمانده بود و همه از اوامر وزیر بزرگ سلجوقیان اطاعت می‌کردند. اما اگر وزیری جاه‌طلب و در عین حال اصلاح‌گر و آینده‌نگر همچون ابوالقاسم درگزینی نتوانست نیاتش را برای پیشبرد امور مملکت و از جمله سلطه بر خلافت بغداد به منصفی ظهور برساند، دلیلش را باید در وجود پادشاهی ضعیف و وابسته به سلطان سنجر یعنی محمود بن محمد و گرفتار شدن ساختار حکومتی به وضعی بنیادین دانست که در درون آن، امرای نظامی و اتابکان محلی و خلفای عباسی فرصت تقویت قدرت نظامی خویش را یافته بودند، و چنین بود که اقدامات به‌جا و به‌موقع درگزینی وزیر برای دستیابی به تمرکز قدرت برخلاف نظام‌الملک به‌جایی نرسید. همچنین در دوره‌ی دوم از مناسبات سلطنت و خلافت، اگرچه وزارت بادرایت کمال‌الدین محمد خازن و سلطنت مقتدر مسعود بن محمد در کنار همدیگر قابل مشاهده است، ولی به‌علت گرفتار بودن ساختار حکومتی به وضعی بنیادین که در آن امرای نظامی و حاکمان محلی چنان موقعیت خود را تثبیت کرده و بر اقتدار خود افزوده بودند که نه به اقتدار سلطان واقعی می‌نهادند و نه به او و وزیر بادرایتش مجال تغییر ساختار حکومتی را داده بودند، و لذا اقدامات این وزیر کاردان نیز به جایی نرسید. از طرف دیگر و به‌ویژه در دوره‌ی سوم از مناسبات سلطنت و خلافت، بار دیگر همچون دوران ملکشاه و نظام‌الملک، شاهد اقتدار حکومتی البته نه در سلطنت سلجوقی بلکه در دستگاه خلافت عباسی هستیم. در این دوره خلیفه‌ای مقتدر به نام المقتفی و وزیری نامدار و آینده‌نگر به نام ابن هبیره ظهور کرده بودند. روزگار به آنان فرصت سر و سامان دادن به تشکیلات حکومتی بغداد را نیز داده بود. در نتیجه‌ی اقدامات هماهنگ خلیفه و وزیر کاردانش، بغداد و عراق عرب از سیطره‌ی شاهان سلجوقی رها گردیده و استقلال سیاسی و اداری خود را بازیافت.

کتابنامه

کتاب فارسی

آقسرایبی، محمد بن محمود، (۱۳۶۲). **تاریخ سلاجقه** (مسامره الاخبار و مسایره الاخبار)، تصحیح عثمان توران، چاپ دوم، تهران: انتشارات اساطیر.

ابن اثیر، عزالدین علی، (۱۳۵۳). **کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران**، ترجمه ابوالقاسم حالت، ج ۱۸ و ۱۹ و ۲۰، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.

_____ (بی تا). **کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران**، ترجمه ابوالقاسم حالت، ج ۲۱، تهران: انتشارات کتب ایران.

ابن العبری، (۱۳۷۷). **مختصر تاریخ الدول**، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا، (۱۳۷۶). **تاریخ فخری**، ترجمه وحید گلپایگانی، چاپ سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

ابوالرءاء قمی، نجم‌الدین، (۱۳۶۳) **تاریخ الوزراء**، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: انتشارات مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

اشپولر، برتولد، (۱۳۵۴). **جهان اسلام** (دوران خلافت)، ترجمه قمر آریان، تهران: انتشارات امیرکبیر.
بارتولد، و.و، (۱۳۷۷). **خلیفه و سلطان و مختصری درباره برمکیان**، ترجمه سیروس ایزدی، چاپ دوم، تهران: انتشارات امیر کبیر.

_____ (۱۳۵۲). **ترکستان نامه**، ترجمه کریم کشاورز، جلد ۲، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
بناکتی، فخرالدین داود، (۱۳۴۸). **تاریخ بناکتی** (روضه اولی الالباب فی المعرفه التواریخ و الانساب)، تصحیح جعفر شعار، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.

بنداری اصفهانی، فتح بن علی، (۱۳۵۶). **زبده النصره و نخبه العصره** (تاریخ سلسله سلجوقی)، ترجمه محمدحسین جلیلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

حلمی، احمد کمال‌الدین، (۱۳۸۴). **دولت سلجوقیان**، ترجمه عبدالله ناصری طاهری، قم: انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

خواندمیر، غیاث‌الدین حسینی، (۱۳۵۵). **دستورالوزراء**، تصحیح سعید نفیسی، ج ۲، تهران: انتشارات اقبال.
صاحبی نججوانی، هندوشاه، (۱۳۴۴). **تجارب السلف** در تواریخ خلفا و وزرای ایشان، تصحیح عباس اقبال، چاپ دوم، تهران: انتشارات طهوری.

عقیلی، سیف‌الدین حاجی بن نظام، (۱۳۶۴). آثار الوزراء، تصحیح جلال‌الدین حسینی ارموی، چاپ دوم، تهران: انتشارات اطلاعات.

غفاری کاشانی، قاضی احمد، (۱۳۴۳). تاریخ جهان‌آرا، به کوشش مجتبی مینویی، تهران: انتشارات کتابفروشی حافظ.

کلوزنر، کارلا، (۱۳۶۳). دیوانسالاری در عهد سلجوقی (وزارت در عهد سلجوقی)، ترجمه یعقوب آژند، تهران: انتشارات امیرکبیر.

لمبتون، آن.ک. س، (۱۳۶۳). سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ترجمه یعقوب آژند، تهران: انتشارات امیرکبیر.

_____ (۱۳۷۲). تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر نی.

مجدی، مجدالدین محمد حسینی، (۱۳۴۲). زینت‌المجالس، قم: انتشارات کتابخانه سنائی.

مستوفی قزوینی، حمداله، (۱۳۶۲). تاریخ گزیده، تصحیح عبدالحسین نوایی، چاپ دوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.

منشی کرمانی، ناصرالدین، (۱۳۶۴). نسائم الاسحار من لطائف الاخبار در تاریخ وزراء، تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ارموی، چاپ دوم، تهران: اطلاعات.

موید ثابتی، سید علی، (۱۳۶۴). اسناد و نامه‌های تاریخی از اوایل دوره‌های اسلامی تا اواخر عهد شاه اسماعیل صفوی، تهران: طهوری.

میرخواند، محمد بن خاوندشاه بلخی، (۱۳۳۹). روضه‌الصفاء فی سیرت الانبیاء و الملوك و الخلفاء، ج ۳ و ۴، تهران: انتشارات خیام-پیروز.

نیشابوری، ظهیرالدین، (۱۳۳۲). سلجوقنامه، تصحیح اسماعیل افشار، تهران: انتشارات گلاله خاور.

کتاب عربی

ابن الوردی، زین‌الدین عمر، (۱۳۸۹-۱۹۷۰). تتمه المختصر فی اخبار البشر، تحقیق احمد رفعت البدرای، ج ۲، بیروت: انتشارات دارالمعرفه.

ابن جوزی، ابی‌الفرج عبدالرحمن، (۱۳۵۸). المنتظم فی التاريخ ملوک و الامم، ج ۱۰، حیدرآباد دکن: مطبعه دایره‌المعارف العثمانیه.

ابن خلکان، شمس‌الدین ابی‌بکر، (۱۳۶۷). وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، تصحیح محمد محی‌الدین عبدالحمید، ج ۴، قاهره: مکتبه النهضه المصریه.

ابن کازرونی، ظهیرالدین علی بغدادی، (۱۳۹۰-۱۹۷۰). **مختصرالتاریخ**، تحقیقی از مصطفی جواد، بغداد: المؤسسة مطبعه الحکومه.

ابن کثیر، ابوالفداء الحافظ، (۱۹۶۶). **البدایه و النهایه**، ج ۱۲، بیروت: مکتبه المعارف.

ابی الفداء، عمادالدین اسماعیل، (۱۳۸۰-۱۹۶۰). **کتاب المختصر فی اخبار البشر**، ج ۲، بیروت: دارالکتاب اللبنانیه.

اصفهانى کاتب، عمادالدین، (۱۳۷۵-۱۹۵۵). **خریده القصر و جریده العصر**، تحقیق و گردآوری محمد بهجه الاثری، (بی جا): مطبعه المجمع العراقی.

صائغ موصلی، سلیمان، (۱۳۲۴-۱۹۲۳). **تاریخ الموصل**، ج ۱، مصر: المطبعه السلفیه.

صدرالدین حسینی، ابی الفوارس ناصر بن علی، (۱۹۳۳). **اخبار الدوله السلجوقیه**، تصحیح محمد اقبال، لاهور: نشریات کلیه فنجاب.

مقالات

حسن زاده، اسماعیل، (۱۳۸۵)، «رویکردی متفاوت به رفتار سیاسی و اصلاحات ابوالقاسم درگزینی (وزیر سلجوقی)»، **جستارهای تاریخی** (فرهنگ)، دوره ۱۹، ش ۴ (مسلسل ۶۰)، زمستان ۱۳۸۵، صص ۶۳-۹۰.

صدقی، ناصر، (۱۳۸۸)، «بررسی روند های شکل گیری و دگرگونی نظام اداره ایالات حکومت سلجوقی»، **فصلنامه تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء**، دوره جدید، سال ۱۹، ش ۲، پیاپی ۷۷، تابستان ۱۳۸۸، صص ۴۷-۷۸.

عالم زاده، هادی، (۱۳۷۹)، «اوضاع دینی، فرهنگی و اجتماعی سده ششم هجری به گزارش ابن جوزی (۵۹۷-۱۱۱۵ ق)»، **مجله تاریخ اسلام**، ش ۲، تابستان ۱۳۷۹، صص ۱۷۵-۱۹۱.

عبدالهی، امیر، و حسن زاده، اسماعیل، (۱۳۹۳)، «اصلاحات کمال الدین محمد خازن وزیر دوره سلجوقیان عراق»، **فصلنامه تاریخ و تمدن اسلامی**، سال ۱۰، ش ۱۹، بهار و تابستان ۱۳۹۳، صص ۱۲۱-۱۳۹.

